

استعمارستیزی مردم و قهرمانان سواحل مکران وانعکاس آن در ادبیات بومی این سرزمین

دکتر عبدالغفور جهاندیده

استادیار دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار

چکیده

جنوب و جنوب شرقی ایران، بویژه خلیج فارس و دریای مکران، مستقیماً صحنهٔ رویارویی مردم با استعمار فرنگیان، بویژه پرتغالی‌ها و انگلیسی‌ها بوده است. از این میان، مردم و قهرمانان مبارز ولی گمنام ساحل دریای مکران در این مبارزات نقش بسیار بسزایی دارند. جوهرهٔ ایمان، ایثار، بیگانه‌ستیزی، وطن‌دوستی و پاسداری از کیان دین و مردم و نهادینه کردن مبارزه همه‌جانبه با استعمار خارجی و استبداد داخلی، مهم‌ترین آثار به‌جا مانده از این مبارزان دلیر و گمنام است. قیام و مبارزهٔ دلیرانی چون «میرهمل» در قرن ۱۶ و «خلیفه خیرمجمد» در حدود ۱۰۰ سال پیش، علیه استعمارگران در ساحل دریای مکران، نزد مردم بومی این سرزمین از افتخارات و حماسه‌های آنان به شمار می‌آید و آنان این حوادث مهم تاریخی را همچون رویدادهای مهم دیگر با شعر، حفظ کرده‌اند. قیام و مقاومت در برابر استعمارگران، موضوع چند منظومهٔ حماسی در ادبیات بومی بلوچستان است.

کلمات کلیدی: فرنگیان، استعمار، میرهمل، خلیفه خیرمحمد، حماسه.

حضور فرنگیان استعمارگر در سواحل مکران و خلیج فارس

حضور فرنگیان بویژه پرتغالی‌ها، در اوایل قرن ۱۶ میلادی در خلیج فارس و دریای مکران از مهم‌ترین حوادث تاریخی ایران است. استعمارگران به بهانه تجارت و بازاریابی و به قصد غارت و چپاول مردم و منابع طبیعی، از راه دریایی دریای مکران و خلیج فارس، به این سرزمین روی آوردند، و با استقرار در شهرهای مهمی مانند «تیس» و «جزیرهٔ هرمز» که از نظر نظامی و اقتصادی اهمیت داشتند، زندگی عادی مردم را به هم ریختند و آزادی آنها را سلب کردند. بنابراین استعمارگران با اعتراض و واکنش قهرمانان و مردم وطن‌دوست مواجه شدند.

در سال ۹۰۴ هـ.ق درباسالار نامی پرتغال واسکودوگاما از راه دماغه نیک و جنوب، خود را به هندوستان رسانید و سال بعد به پرتغال بازگشت. سفر واسکودوگاما زاه ایجاد مستمرات را برای پرتغال در هندوستان و سایر نواحی آسیا هموار کرد و بر اعتماد سیاسی آن دولت افزود (فراغ‌دل، ۱۳۸۸، ص: ۳۱۹) «اولین بار که در دورهٔ صفویان به کلمهٔ مکران (بلوچستان) برخورد می‌شود، در قراردادی است که شاه اسماعیل با آلبوکرک پرتغالی در اوت ۱۵۱۵م/ ۹۲۱ق. منعقد کرده است. طبق مادهٔ دوم این قرارداد مقرر شده بود "بحریهٔ پرتغال در فرونشاندن انقلابات سواحل مکران به دولت ایران یاری نماید" هدف شاه اسماعیل از این قرارداد حمایت پرتغالی‌ها در جنگ با عثمانی به بهای چشم‌پوشی از جزیرهٔ هرمز و قبول تسلط پرتغالی‌ها بر این جزیره بود.» (سپاهی، ۱۳۸۵: ۳۰) از آنجایی که شاه اسماعیل در این زمان قصد داشت قدرتش را در سراسر ایران گسترش دهد، اتحاد با پرتغالی‌ها که برای تسلط بر بنادر بلوچستان با بلوچ‌ها می‌جنگیدند هم تأمین‌کنندهٔ اهداف پرتغالی‌ها و هم موجب گسترش قدرت شاه اسماعیل می‌شد. اما شکست شاه اسماعیل در جنگ با عثمانی‌ها در سال ۹۲۱ق. و انزوای او بعد از این واقعه موجب شد که نتواند، این آرزوی خود را در بلوچستان محقق کند. (همان)

«آلبوکرک در اوایل سال ۹۲۵ق. شخصاً عازم تسخیر هرموز شد» (فراغ‌دل، ۱۳۸۸: ۳۲۸) و پس از کشمکش‌هایی که با حاکم ایرانی آنجا رئیس‌احمد، انجام داد این جزیره را تصرف کرد. «اندکی پس از فتح مجدد هرموز در سال ۹۲۱ق. فرستادهٔ شاه اسماعیل صفوی، نزد آلبوکرک آمد و معاهده‌ای با این شرایط بست:

۱- کشتی‌های پرتغالی، در لشکرکشی‌های ایرانیان، به بحرین و قیظف کمک کنند.

۲- پرتغالیان در خاموش ساختن و سرکوب کردن شورشیان، که در مکران و سواحل بلوچستان روی دادن بود به شاه اسماعیل صفوی یاری رسانند.

۳- ایرانیان و پرتغالیان، مشترکاً برضد ترکان عثمانی بجنگند.

۴- تورانشاه مانند گذشته به نام پادشاه پرتغال در حکومت هرموز باقی بماند.» (همان)

در مقدمه‌ای که آوردیم به این نتیجه می‌رسیم که پادشاهان صفوی، به سرزمین مکران توجهی نداشتند حتی برای این که استعمارگران فرنگی، در نواحی مرکزی ایران و برخی از نواحی استراتژیک خلیج فارس مزاحم آنها نشوند، دست آنها را بر سرکوب و غارت مردم مکران آزاد گذاشته بودند. بنابراین مردم بدون حمایت دولت مرکزی و پشتیبانی حکومت‌ها و با اتکا به ایمان و حس وطن‌دوستی و رهبری امیران دلیر، در برابر استعمارگران زورگو و متجاوز می‌ایستادند. در طول پنج قرن گذشته، در سرتاسر نواحی ساحلی دریای مکران و خلیج فارس قهرمانان بزرگ و دلیری بوده‌اند که با نیرو و شجاعت بی‌نظیر خود، علیه بیگانگان جنگیده‌اند. از میان این دلیران می‌توان از رئیس‌علی دلواری نام برد که نسبت به بقیه، شهرت بیشتری دارد، در سواحل مکران نیز قهرمانان دلیری بوده‌اند که در بین مردم ایران گمنام هستند و در کتاب‌های تاریخ نامی از آنها نیست، فقط در برخی از

کتابهای تاریخی و سفرنامه‌ها به برخی از موارد درگیری گذرا اشاره شده است، سر پرسی سایکس عامل و نماینده انگلیس در بسیاری از کشورهای آسیایی در سفرنامه خود می‌نویسد: «اواخر نوامبر ۱۸۹۷ یک هفته قبل از ورود نگارنده به بوشهر، خبر قتل مستر گریوز رئیس سیم جاسک و گوادر در کنار رودخانه رابیح، منتشر گردید. این حادثه حاکی از این است که یک نفر انگلیسی وقتی در نقاط دوردست مثل مکران فقط با چند نفر مستخدم جبون بسر می‌برد در معرض چه خطراتی می‌باشد از طرفی توسعه نفوذ انگلیسها نیز در این چند سال اخیر از این قضیه به خوبی معلوم می‌شود...» (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۰۵)

از جمله قهرمانانی که در سواحل مکران، مستقیماً در برابر استعمارگران ایستاده‌اند، می‌توان از «میرهمل» و «شیخ خلیفه» نام برد. تنها سندی که از مبارزات آنها حکایت می‌کند، اشعاری است که از گذشتگان برجای مانده است، این اشعار کلاً به زبان بلوچی است و راز ماندگاری آنها پس از قرن‌ها، شاعر دوست بودن مردم بلوچ و آوازخوانی خنیاگران و نقالان بوده است؛ این مردم تاریخ خود و نیاکان خود را با شعر ماندگار کرده‌اند. ما در این مقاله به معرفی و مبارزات دو تن از قهرمانان ضد استعمار مکرانی می‌پردازیم که در باره آنها تا اکنون تحقیق شایسته‌ای صورت نگرفته است، البته نگارنده در کتابی که با عنوان «حماسه‌سرایی در بلوچستان»^۱ به چاپ و نشر رسانده است، در باره حماسه هممل پرداخته است و علاقه‌مندان می‌توانند متن کامل اشعار بلوچی و تحلیل داستان را از نظر ادبی، در آنجا بجویند، اما درباره مبارز دیگر - خلیفه خیرمحمد - هیچ پژوهشی صورت نگرفته است و در این جا نخستین بار است که درباره آن نام می‌بریم و چگونگی جریان آن را به اطلاع می‌رسانیم.

معرفی میرهمل

هممل جیوند^۲ Hammal e Jiyand (هممل پسر جیوند) از قهرمانان گمنام تاریخی و حماسی بلوچستان در سده شانزدهم یا هفدهم میلادی است. طبق شواهد شعری و روایت‌های مردم، وی از طایفه بزرگ هوت یا «کلمتی kalmati» بوده است که در شهرهای ساحلی تیس T و کلمت Kalmat - واقع در ساحل دریای مکران - زندگی می‌کرد. شهر «تیس» شهری تاریخی و کهن است که در ۱۰ کیلومتری شمال چابهار واقع شده است، موقعیت تیس به گونه‌ای است که بر ساحل آن کشتی‌های بزرگ هم می‌توانسته‌اند لنگر بگیرند؛ «کلمت» نیز از شهرهای کهن مکران و در گذشته جزوی از خاک ایران بوده است و امروزه در ایالت بلوچستان پاکستان قرار دارد. هممل در مردانگی و شجاعت و قدرت زبازد و از لحاظ ظاهر هم بسیار زیبا و جذاب بوده است. او علاقه مفراطی به جنگیدن با خصم و مقابله با جانوران درنده‌ای چون شیر و پلنگ و شکار داشته است، به همین سبب به او لقبهای شیرکُش š rkoš (کشنده شیر) و گورکُش g rkoš (شکارکننده گور) و زهمجن zahmjan «(شمشیرزن) داده بودند. از اتفاقات مهم زندگی هممل، نبردهای طولانی او با استعمارگران پرتغالی و سرسپرده آنها که حاکمی محلی به نام «چاکر کوئواهی» است، بود. از تاریخ تولد و شهادت این سردار نامی خبری در دست نیست، فقط آنچه در روایات و اشعار معلوم است، این است که نبرد وی با پرتغالی‌ها بوده است و همچنین برخی از خانواده‌های ساکن مکران سلسله نسب خود را به او می‌رسانند و برای اثبات این ادعا، شجره‌ای را نیز ذکر می‌کنند از این دو دلیل می‌توان فهمید که میرهمل در قرن شانزدهم میلادی همزمان با پادشاهی سلسله صفوی می‌زیسته است.

هممل سردار دلیر پدر و نیاکانش از امیران و دلیران بودند و او چون به سن جوانی رسید آوازه دلیری، مردانگی، سیاست و کاردانی او تا دوردست رسید. هممل پس از پدر به امیری شهرهایی در ساحل دریای مکران رسید. هممل - طبق آنچه در منظومه نبرد با پرتغالیها آمده است - بر بخش گسترده‌ای از سواحل دریای مکران فرمانروایی کرده است. لنج‌های تجاری او به بندرگاههای ایران و حتی آفریقا در رفت و آمد بودند هممل در مدت عمر خود، با چند رویداد مهم روبرو گردید که آن رویدادها را شاعران در آن زمان به نظم درآورده‌اند. دو مورد از مهمترین این رخدادها عبارتند از:

۱- نبرد هممل با استعمارگران فرنگی

۲- نبرد هممل با چاکر کوئواهی^۳ حاکم سرسپرده و خائن.

نبرد هممل با فرنگیان

همزمان با سرداری و اوج شهرت هممل، یعنی آغاز قرن شانزدهم میلادی، فرنگیان در دریای مکران به دنبال اهداف استعماری خود بودند آنها با ترفندها و نیروی دریایی برتر تا مدتی حکومت برخی از شهرهای مهم ساحلی را برعهده گرفتند. آنان گاهی به شهرها و مناطق عشایری نزدیک

^۱ - انتشارات معین این کتاب در سال ۱۳۹۰ به چاپ رسانده است.

- نام «هممل» می‌تواند با واژه «همال» فارسی و «hamahl» پهلوی از یک ریشه باشد و به معنی انباز، شریک، دوست و رفیق است. این نام در بلوچی، به صورت همبال hambal هم تلفظ می‌شود. با این حال می‌تواند با «همبر» فارسی که به معنی همراه و رفیق یا نظیر و شریک است، یکی باشد. برخی این نام را به صورت «هممل» می‌نویسند که اشتباه است

^۳ - kar e k lw hi کوئواهی نام شهری از مکران است که امروزه در ایالت بلوچستان پاکستان قرار دارد.

ساحل حمله می‌کردند ضمن تجاوز به نوامیس مردم، اموال و احشام آنان را به غارت می‌بردند. هم‌ل ستم و تجاوز فرنگیان را برنمی‌تابید و برای مقابله با آنها کمر رزم بست. وی با نیروی ایمان و پایگاهی که بین مردم داشت بارها بر فرنگیان پیروز شد و آنها را از این مناطق بیرون راند و در نبردهایی که در خشکی و دریا انجام می‌گرفت، همواره پیروز میدان بود؛ مخالفت و مقابله هم‌ل با فرنگیان پرتغالی، برای آنها گران آمد، آنها تمام توان خود را برای جلوگیری از حملات و جنگ‌های چریکی وی صرف کردند، ابتدا از در مصالحه برآمدند تا با باج دادن به هم‌ل او را از جلو راه خود بردارند اما این سیاست آنان سودی نبخشید و آنها دریافتند که هم‌ل مرد سازش نیست و تطمیع و سازش در او اثری ندارد و نبردها همچنان ادامه یافت.

یک بار هم‌ل، با همراهانی اندک، سوار بر لنجی می‌شود تا در کناره‌های دریا به گردش رود. گویند لنج بر اثر وزیدن بادهای تند تغییر مسیر داده و او را از ساحل دورتر می‌برد. فرنگیان پرتغالی در گشت‌های دریایی خود به لنج هم‌ل برمی‌خورند و هم‌ل را با تعداد کمی از افراد می‌یابند. فرنگیان پیش از این، با هم‌ل درگیر شده و شکست خورده بودند و آوازه دلیری هم‌ل را شنیده و نیروی او را آزموده بودند و می‌دانستند که او مانعی بزرگ برای رسیدن به اهداف استعماری آنان است. این بار او را دست خالی و بدون همراهان جنگجویش یافتند. فرنگیان با محاصره لنج هم‌ل، خواستند او را زنده دستگیر کنند برخی از همراهان اندکی که همراه او بودند، یکی یکی با شناکردن و تسلیم شدن او را رها کردند و هم‌ل تا اندازه‌ای که توان داشت یک‌تنه با فرنگیان جنگید، فرنگیان سرانجام با افراد زیاد و سلاح‌های پیشرفته‌ای که داشتند، پس از نبردی سخت او را با تن زخمی دستگیر کردند طبق اشعار باقی‌مانده از این داستان، هم‌ل چون به دست فرنگیان دستگیر شد، برای زنده ماندن او شرط تعیین کردند، فرنگیان باز هم پیشنهاد قبلی خود را مطرح کردند به او پیشنهاد دادند که او یکی از دو مورد را برگزیند نخست این که از دختران فرنگی را به زنی بگیرد، دوم این که با نپذیرفتن پیشنهاد نخست، کشته شود. هم‌ل پیشنهاد آنان را نپذیرفت و مرگ را بر ازدواج با زن بیگانه ترجیح داد. مطابق اشعار بلوچی و باور و روایت مردم بلوچ، فرنگیان با این عمل می‌خواستند در میان افراد خود، فرزندان شجاع و دلیری از تخمه و نژاد هم‌ل داشته باشند. اما به نظر می‌آید که هدف استعمارگران فرنگی از زن دادن به هم‌ل، نفوذ در میان قبایل و سرزمین بلوچان بوده است تا دامنه استعمار خود را گسترده‌تر کنند و برای رسیدن به این هدف، نیاز به پشتیبانی سرداران بزرگی چون هم‌ل بود. بالاخره هم‌ل از قبول ازدواج با زن فرنگی امتناع می‌ورزد و می‌گوید:

« من بلوچی هستم نام و آوازه‌ام در دفتر تاریخ ثبت است.

این سخن تو خلاف فرهنگ من است، لنگر کشتی خود را بکش و این سرزمین را رها کن.

هم‌ل زن فرنگی را نمی‌پسندد

شکل این زنان همانند خوک و فرزندانشان چون بچه خوک‌اند

پیراهن آنها کوتاه است و گودی ناف آنها دیده می‌شود.

خرما و چنگال^۱ را با مگس‌هایی که روی آنها نشسته است، می‌خورند

هم‌ل به زنان زیبا و خمارچشم سرزمین خود علاقه‌مند است

آنها پیراهن و شلوار و روسری و چادر می‌پوشند.

دامن پیراهن آنها بر زمین کشیده می‌شود و گویا از زمین بهره می‌گیرد.^۲»

فرنگیان چون هم‌ل را در تصمیم خود جدی دیدند. طبق روایات مردم او را پس از شکنجه‌های بسیار سخت، به شهادت رساندند و مطابق منظومه‌ای که در دسترس است او را در حالی که اسیر بود به فرنگستان بردند، در هر حال نام این پهلوان وطن‌دوست به عنوان قهرمانی ظلم ستیز و ضد استعمار، در تاریخ بلوچستان به ثبت رسید.

هم‌ل و چاکر کولواهی

اتفاق مهم دیگر در زندگی هم‌ل، درگیری و مبارزه او با یکی از خوانین به نام «چاکر کولواهی» است. چند شعر و منظومه کوتاه به زبان بلوچی، در این زمینه سروده شده است، ولی سراینده آنها به درستی معلوم نیست. این اشعار در واقع رجزخوانی دو طرف از زبان شاعر هستند، آنها همدیگر را تهدید می‌کنند، طعن می‌زنند و برتری خود را به رخ دیگری می‌کشند.

چاکر کولواهی، از خوانین منطقه کولواه بود این شهر در شمال شهر کلمت- که هم‌ل مدتی در آن زندگی می‌کرد- واقع است. هر دو در ظاهر با هم دوست بودند اما پس از مدتی دوستی آنها به دشمنی تبدیل می‌شود، برخی از راویان می‌گویند دلیل درگیری هم‌ل با کولواهی این است که فرنگیان کولواهی را تطمیع کرده بودند که هم‌ل را از میان بردارد، در هر حال پس از چند بار نبرد و مبارزه تن به تن هم‌ل بر کولواهی پیروز گردید و نبرد این دو، یکی از برجسته‌ترین حماسه‌های بلوچی را تشکیل می‌دهد. و همین کولواهی سبب شد که با یاری فرنگیان برخیزد و با جاسوسی و خیانت او

^۱ - چنگال نوعی شیرینی و حلوا است که از خرما و آرد گندم و روغن تهیه می‌گردد.

^۲ ترجمه بخشی از منظومه داستان نبرد هم‌ل با فرنگیان. [نک: حماسه‌سراسی در بلوچستان].

همل دستگیر شود. چاکر کولواهی سرانجام باز هم بر اثر کارشکنی‌های و اهانت‌هایی که در حق مردم می‌کرد، به دست قهرمانی دیگر به نام «آدینگ» کشته شد.

تحلیل داستان حماسی همَل

در آثار حماسی با جنگها و بهادریها و شهسواریها، مواجه هستیم؛ دلیریهایی همَل در یکایک صحنه‌های حماسی داستان آشکار است. همَل در طی دو رویداد حماسی خود، نخست با چاکر کولواهی برخورد می‌کند که به جنگ تن به تن و شکست چاکر می‌انجامد. دوم در نبرد با فرنگیان - اگرچه همَل کشته می‌شود- ولی پیروز واقعی اوست، چون هدف او حفظ نام است و تن به ننگ نمی‌دهد و با تسلیم شدن به خواسته‌های فرنگیان، منش پهلوانی و جوانمردی خود را به باد نمی‌دهد.

قهرمان حماسه در روزگار و زندگی خود، با یک یا چند ضد قهرمان (Antagonist) روبرو می‌شود که موضوع ستیز ناسازها را پدید می‌آورد «در هر پدیده حماسی دو ناساز رویاروی یکدیگرند؛ اگر یکی از آن دو در کار نباشد هرگز رخدادی حماسی روی نخواهد داد» (کزازی، ۱۳۸۵: ۱۸۶) در رخدادهای حماسی همَل، همواره با ستیز ناسازها بر می‌خوریم. ستیز همَل با چاکر، جنگیدن همَل با شیر، نبرد همَل با فرنگیان که در هر سه مورد همَل با ناسازهایی در ستیز است و هدف او از ستیز، حفظ نام و آبروست. «ستیز ناسازها سرانجام در رویارویی دو پهلوان بزرگ که گره‌گاه داستان است، به فراز نای و فرجام خود می‌رسد.» (همان: ۱۸۷)

قهرمان حماسه، قهرمانی ملی یا قومی و نژادی است و دست به کارهایی می‌زند که ارزش قومی و ملی دارند. انگیزه همَل از نبرد با فرنگیان دفاع از میهن و قوم اوست. از همین روست که پس از کشته شدن در راه دفاع از سرزمین خود، از او به عنوان شهید یاد کرده می‌شود و به عنوان قهرمانی قومی، حالت تقدس می‌گیرد و هنوز هم در بین مردم بلوچ، الگویی برای مبارزه علیه تجاوز و استعمار است. اگرچه این قهرمان در کتابهای تاریخی ایرانی و در بین هم میهنان ایرانی گمنام است.

درونمایه و طرح اصلی حماسه همَل

طرح اصلی حماسه همَل، مانند بیشتر حماسه‌های بلوچی و حماسه ملی (شاهنامه) بر سر حفظ نام و دفاع از وطن و سرزمین است. فرنگیان در برخورد با همَل و دستگیری ناجوانمردانه او، به وی پیشنهاد می‌دهند که دو راه در پیش دارد یا مرگ را بپذیرد یا این که تن دردهد که از میان زنان فرنگی، یکی را به عنوان همسری یا معشوق خود برگزیند. همَل می‌داند که ازدواج با زن فرنگی، یعنی دل بردن از قوم و میهن و تسلیم کردن آنها به دشمن بدخواه، که در نتیجه آن، نام او به ننگ باز می‌گردد. زن از دشمن بیگانه خواستن همان بند است، اسارت است که ارزش پهلوانی او را از بین می‌برد. در این صورت همَل دیگر پهلوان و سردار قوم خود نیست در واقع با وطن‌فروشی خود را نجات داده است. همَل اگر پیشنهاد فرنگیان را می‌پذیرفت، شاید از نظر فردی، برای او انجامی نیک داشت. اما از «نام» و منش پهلوانی بهره‌ای نمی‌برد. و در میان قوم و سرزمین خود جایگاهی نداشت.

مقایسه همَل با رئیس‌علی دلواری دلیرمرد تنگستان

رئیس‌علی دلواری در ۱۲۶۰ شمسی در روستای دلواری تنگستان به دنیا آمد و از نظر زمانی با میرهمَل حدود ۳۰۰ سال فاصله دارد. جنگ دلواری علاوه بر انگلیسی‌ها که گمرک را در اجاره داشتند، با خوانین متحد آنها نیز بود، شهرت و محبوبیت رئیس‌علی باعث شد که خوانین به او حسد ورزند. «میرهمَل» نیز - همچنانکه گفتیم - علاوه بر پرتغالی‌ها با خوانینی که سرسپرده فرنگیان و بیگانگان بودند، می‌رزید. خوانین تاب آن را نداشتند که با وجود آنها همَل به شهرت و محبوبیت رسیده باشد. انگلیسی‌ها رئیس‌علی را با چهل هزار پوند تطمیع کردند تا از مبارزه دست بردارد، و پرتغالی‌ها هم میرهمَل را با پرداخت پول و دادن زن می‌خواستند وابسته خود گردانند، اما هردو پهلوان با منشی که داشتند فریب استعمارگران را نخوردند. انگلیسی‌ها نتوانستند بر رئیس‌علی و دلیران تنگستان تفوق یابند، بلکه با خیانت یکی از افراد بومی و سرسپرده از پشت سر مورد حمله قرار گرفت و به شهادت رسید. میرهمَل نیز با خیانت شخصی بومی و خائن به شهادت رسید.^۱

منظومه داستان نبرد همَل با فرنگیان

این منظومه به زبان بلوچی است و نزدیک به صد مصراع دارد. سراینده آن معلوم نیست ولی در میان بلوچ‌زبانان و علاقه‌مندان به شعر و موسیقی کلاسیک بلوچی، مشهور است بویژه در میان کسانی که از چهل سال به بالا هستند، شهرت بیشتری دارد. مهم‌ترین دلیل اشتهار این منظومه این است که خنیاگران و آوازخوانان پهلوانی آن را همراه با موسیقی سنتی در مجالس بزم و نقالی همواره خوانده‌اند و مردم حاضر در آن مجالس، یا

^۱ -اطلاعات مربوط به رئیس‌علی دلواری از سایت www.wikipedia.org اخذ شده است.

کسانی که آن را از طریق دستگاه پخش و ضبط شنیده‌اند، بخش‌هایی از منظومه را از حفظ هستند. و مصراع‌هایی از آن نیز به مرور زمان جنبه ضرب‌المثل پیدا کرده است.

احتمالاً اشعار مربوط به واقعه هم‌آیش بیشتر از این بوده‌اند به دلیل شفاهی بودن آنها، به مرور زمان از بین رفته‌اند و منظومه حاضر نیز که به بخشی از مبارزات هم‌آیش اشاره دارد، در واژگان و ساختار، دستخوش تغییراتی شده است.

ترجمه^۱ متن منظومه کهن نبرد هم‌آیش با فرنگیان (پرتغالیها)

پیمانهای واقعی پیمانهایی هستند که هم‌آیش جیبند بسته است
 پیمانهایی که هم‌آیش آنها را در تاریخ برای مردمان آینده به یادگار گذاشته است
 روزی مادر بزرگوار او در درون خیمه ای نشسته بود
 و دختر او در حال شانه کردن موهای پرپشت و بلند خود بود
 آن روز، شنبه و شانزدهم از ماه بود
 مادر به دختر زیبا و خمار چشم خود گفت:
 ای خواهر برادران، روز شنبه مصادف با شانزدهم ماه، سر خود را نشوی و شانه نزن
 زیرا که شنبه برای برادران و شانزدهم برای پدران روزهای نحسی هستند.
 نحس همان روزی بود که هم‌آیش لنجی را به کرایه گرفته بود
 هم‌آیش در درون لنج و لنج بر روی آبهای نیلگون دریا در حرکت بود
 لنج روی آبهای نیلگون دریا در جولان بود
 هم‌آیش - آن مهتر نامدار - از شهر بمبُور تا بندر بوشهر را
 در اختیارداشت
 آن دلیر نترس و پهلوان جوان پر هیبت
 پرتغالیها با ترفندی که در جنگ به کار بردند؛
 لشکری بزرگ از فرنگستان را فراهم کرده بودند
 آن کافران نحس به فکر چاره ای افتادند
 و آن جانوران درنده پلید از سرزمین خود روانه شدند
 همراه با ابزارآلات جنگی در کشتی نشستند
 یک ماه کامل در دریا به گشت و گذار پرداختند
 آنها تصمیم داشتند که مهتر اقوام بلوچ را دستگیر کنند
 -یعنی- هم‌آیش جیبند که شمشیری آبدار و تیز بر کمر داشت
 فرنگیان گفتند: لازم است که هم‌آیش دلیر به یکی از دو پیشنهاد ما تن دهد؛
 نخست این که، از ما فرنگیان، دختری را به زنی بپذیرد
 اگر زن نمی‌گیرد، آن دلیر پر حشمت را می‌کشیم
 از قضای الهی، دیری نگذشت
 که روز شنبه در آخرین لحظه‌های عصر
 هم‌آیش جیبند با جاشوان خود از خانه و شهرش بیرون آمد
 او قصد داشت که در پیرامون و کناره های دریای عمان به گشت و گذار بپردازد
 لنج آن پهلوان دلیر را تا نزدیکی های بمباسه^۲ برد.
 فرنگیان بدکردار مانند شاهین بر او هجوم آوردند
 و لنج او را محاصره کردند

^۱ - سعی شده است که ترجمه لفظی باشد تا حدودی که بتوان مطلب را متوجه شد و به اصل منظومه لطمه‌ای وارد نگردد.

^۲ - از شهرهای ساحلی آفریقایی

پرتغالیهای بی پدر و بی مادر(بی ناموس)
 همه سو دریا بود وهمل در برابر محاصره فرنگیان راهی برای نجات خود نیافت
 سرکرده فرنگیان حمل را صدا کرد و گفت:
 که تنها^۱ و یک‌تنه آمده‌ای.
 این بار دشوار است که از دست ما تندرست برگردی.
 اکنون بجز مرگ به اندیشه چیزی دیگر نباش
 یا مرگ را بپذیر یا به دستورهای ما عمل کن
 آن مهتر نامدار این گونه پاسخ داد
 حمل جی‌بند با شمشیری آلماس‌گونه خود
 با بدکرداران بددین خرابکار گفت:
 سخن و پیشنهاد شما چیست تا من آن را بپذیرم؟
 شما این سخنان را از جانب خود می‌گویید یا کسی به شما ابلاغ کرده است؟
 زود کن سخنان را بگو که ابرهای انبوه آماده باریدن هستند.
 افسر فرنگیها دوباره پاسخ را تکرار کرد و گفت:
 سخن من این است و آشکارا می‌گویم؛
 مذهب و فرهنگ بلوچها را رها کن، راه و رسم ما را بپذیر!
 لنج خود رها کن درون کشتی بزرگ و با شکوه ما بیا
 تورا در مجالس گرم عیش و نوش خود می‌نشانیم
 و از میان دختران و زنان حرمسرای این‌جا یکی را برگزین
 دختران زیبا و بدون عیب نزد ما زیاد هستند
 و تو هرکدام را که دوست داری برگزین
 تا آن زن بچه دار شود و از تو، مردانی نژاده و دلیر برای ما دنیا آید
 حمل دلیر این گونه پاسخ داد
 و آشکار و رک گفت:
 مذهب شما با مذهب و راه و رسم من تفاوت دارد
 غلط نکن و این سخن نزد ما عیب است
 من بلوچ هستم و در تاریخ نام من به مردانگی و جوانمردی ثبت است
 این سخن درستی نیست کشتی خود را کنار بزن.
 زن فرنگی مورد پسند هم‌ل نیست
 آن زنان خود گویی خوک و فرزندانشان بچه خوک هستند
 جامه آنها کوتاه و چاله نافشان آشکار است
 چانگال^۲ خرما را با مگسهای که بر آنها نشسته‌اند می‌خورند
 هم‌ل، دختران خمارچشم و زیبای شهر خود را می‌پسندد
 که جامه و شلوار و چادر پوشیده‌اند
 دامن پیراهنشان از درازی بر زمین کشیده می‌شود
 اگر زن فرنگی برگزینم زنان زیبای قبیله مرا به طنز و گوازه می‌گیرند
 و در کنار هم می‌نشینند واز بی وفایی‌ها و ناجوانمردیهای من سخن می‌گویند
 در آن صورت پاسخ گوازه‌ها و سخنان طعنه‌آمیز آنها را چه بدهم
 سرانجام فرنگیان لنج حمل را محاصره کردند

^۱ - منظور از تنها، بدون سرباز و ابزار جنگی است چون حمل برای جنگ نرفته بود. برخی گویند همراهان حمل اهل جنگ نبودند و فرار کردند و او را تنها گذاشتند.

^۲ - چانگال یا چنگال نوعی حلوا و خوراکی است که از خرما و آردذرت یا نان گندم و روغن درست می‌کنند.

همل در دفاع از خود، شمشیر را از روی کین بیرون کشید
 با نخستین ضربه شمشیر افسر فرنگی را از پای درآورد
 فرنگیان دورتادور لنج هم‌ل مستقر شدند
 از دو سو بازوان هم‌ل را از کار انداختند
 و شمشیر آبدار او از پنجه اش افتاد
 و در درون دریا افتاد و در ژرفای آن فرو رفت.
 هم‌ل در زمان پدرش بر خود فخر^۱ ورزیده بود
 آن فخرها و خودستایی‌ها به زیان او پایان یافت و فرنگی‌ها او را دستگیر کردند
 هم‌ل اسیر شد. و فرنگی‌ها دستهای او را با طنابی ضخیم بستند
 هم‌ل با آن حال رو به پرنندگان دریایی کرد و گفت:
 ای ملیر آهای دریایی! احوال هم‌ل را ببرید،
 به پیرداد دلیر و گلامو برسانید
 که دیگر هم‌ل نمی‌آید و شما کارهای پس مانده را مرتب کنید
 اسبهای نیرومند از تاخت و تاز بیفتند چون سوار خود را از دست داده اند
 و نعلهای اصفهانی را از پاهای آنها بیرون آورید
 و زین‌آلات گرانبهای آنها را باز کنید و پایین بکشید
 پیغام مرا به مادرم برسانید:
 وبه او بگویید که برای شام من گندمهای خوشبو را آرد نکن
 و برای خوراک من از این به بعد قوچها را ذبح نکنید
 و برای آب نوشیدنی من به سوی حوضچه‌های گوارای آب برو
 سرانجام احوال مرا به همسرنازنینم برسانید و بگویید:
 روی تختخواب من لحاف ابریشمین را پهن نکن
 و روی رختخوابم ملحفه‌های رنگارنگ نینداز
 که هم‌ل گرفتار بدشگونی‌های خودستایی گشته است و فرنگی‌ها او را دستگیر کرده‌اند
 هم‌ل در زمان پدرش بر خود فخرورزی کرده بود
 روز دیگر فرنگیها، لنج هم‌ل را با او، به سرزمینی فرنگی بردند

خلیفه خیرمحمد

خیرمحمد دُرّانی از روحانیان و صوفیان بزرگ بلوچستان در یک قرن پیش بوده است، «خلیفه» لقب وی در مراحل سلوک عرفانی است. وی اصلاً از خاندان درانی است که از شمال بلوچستان و ناحیه سرحد به منطقه مکران مهاجرت کرده است، وی پس از مدتی ماندگاری در ناحیه زراباد ازدواج می‌کند و دو بانوی مکرانی را یکی پس از دیگری به همسری برمی‌گزیند. و روستایی به نام خیرآباد را در نزدیکی فنوج آباد می‌کند. خلیفه پیش از این که به مکران بیاید در افغانستان با نیروهای استعمار جنگیده بود و نیت‌های آنها را می‌دانست، این مرد روحانی در میان مردم نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت، بنابراین با جمع کردن نیرو از میان مردم بومی و مریدانش، توانست برای دفاع از میهن لشکری جنگجو آماده کند. مهمترین نبرد خلیفه و یارانش با استعمارگران انگلیسی، بنا به گفته مردم و راویان محلی در سال ۱۳۲۶ ق. ۱۹۰۸ م. اتفاق افتاد. مرکز و پایگاه انگلیسیان در شهر چابهار بوده است، در جایگاهی که امروزه به ساختمان کهنه پُست و تلگراف مشهور است. قصد خلیفه از مبارزه این بود که بیگانگان را از میهن و شهر چابهار بیرون براند. بنابراین با یاران شجاع خود به سوی چابهار حرکت می‌کند، در ناحیه‌ای که امروزه بازارهای تجاری منطقه آزاد چابهار قرار دارند، با انگلیسی‌ها درگیر می‌شوند و با وجود این که سلاح‌های پیشرفته‌ای نداشتند با نبردی نابرابر، ضربه‌های مهلکی و به انگلیسی‌ها وارد می‌کنند و بسیاری از سربازان و مزدوران آنها را به هلاکت می‌رسانند و در این رزم بیست تن از یاران خلیفه نیز به شهادت می‌رسند. قیام خلیفه خیرمحمد علیه استعمارگران در مکران، با قیام رئیس‌علی دلواری با انگلیسی‌ها در تنگستان همزمان بوده است. دلواری در سال ۱۲۹۴ شمسی ، ۱۳۳۳ ق به شهادت می‌رسد و نبرد خلیفه با استعمارگران در سال ۱۳۲۶ ق بوده است.

^۱ - بلوچان باورداشته‌اند که هر کس نسبت به موقعیت و جایگاهی که رسیده است فخر ورزد و خود را بستاید سرانجام آن بدشگونی و بدبختی است و به زیان او پایان می‌یابد. هنوز هم در میان مردم به کسی که خودستایی کند این هشدار را به او می‌دهند که خودستایی‌ها روزی کار دست او می‌دهد.

^۲ - mall r گونه ای مرغابی است که در دریا و ساحل زندگی می‌کند

از قیام و نبرد خلیفه با استعمارگران در کتابهای تاریخی و اسناد موجود، تا آنجایی که نگارنده پژوهش کرده است، اطلاعی در دست نیست، تنها چیزی که این قیام را ماندگار کرده است، اشعاری است که شاعران آن روزگار درباره‌ی وی سروده‌اند و تا امروز سینه به سینه منتقل شده و به دست ما رسیده است.^۱

نتیجه:

سرزمین و دریا و سواحل مکران بخشی از ایران بزرگ است که از قرن ۱۶ میلادی به این سو تا پیش از انقلاب اسلامی همواره، مورد هجوم استعمارگران بوده است. مردم سواحل مکران با نیروی ایمان و حسّ وطن‌دوستی، بدون اتکا به دولت‌ها و حکومت‌های مرکزی ایران، علیه استعمارگران ایستاده و از این سرزمین دفاع کرده‌اند. از جمله دلیرانی که جان خود را در راه دفاع از میهن و دین و ناموس، فدا کردند و نام آنها تا ابد ماندگار شد، «میرهّمَل» و «خلیفه خیرمحمد» هستند، جان‌فشانی‌های این دو سردار- که در ایران گمنام هستند- در فرهنگ و ادب بلوچان و مردم مکران زبازند است، اشعار و منظومه‌های باقی‌مانده از سده‌های گذشته، مبارزه‌ی این قهرمانان را با متجاوزان بیگانه بیان می‌کند.

نگارنده پیشنهاد می‌دهد که تندیس از میرهّمَل به عنوان نماد مبارزه با استعمارگران در ورودی شهر چابهار و تیس نصب گردد. همچنین سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران برای معرفی بیشتر این قهرمانان به هموطنان دیگر، زندگی و مبارزه‌ی آنها را به صورت سریال و فیلم درآورد. دانشگاه دریانوردی چابهار یا سازمان و مرکز فرهنگی دیگری با مجوز وزارت علوم، برای شناختن بیشتر این سرزمین، فصلنامه‌ای پژوهشی‌ای را به عنوان «مکران‌شناسی» منتشر کند.

منابع:

- ۱- جهانپنده، عبدالغفور (۱۳۹۰)، حماسه‌سرایی در بلوچستان، انتشارات معین.
- ۲- سایکس، سرپرسی (۱۳۶۳) سفرنامه سرپرسی سایکس (ده‌هزار میل در ایران)، مترجم: حسین سعادت نوری انتشارات لوحه.
- ۳- سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۵)، بلوچستان در عصر قاجار، انتشارات گلستان معرفت، زاهدان.
- ۴- فراغ‌دل، حسین (۱۳۸۸)، سرزمین هرموز در تاریخ سیاسی حکومتی میناب، نشر ائلسن، تهران.
- ۵- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۵)، روایا، حماسه، اسطوره، تهران، نشر مرکز؛ چاپ سوم.

^۱ - بیشتر اطلاعات مربوط به قیام خلیفه خیرمحمد در این مقاله، همچنانکه گفتیم از اشعاری است که درباره‌ی وی سروده‌اند، در باره‌ی زمان دقیق قیام وی، راویانی از منطقه‌ی زرآباد به این جانب اطلاع داده‌اند.